

نقد مبنایی کتاب مکتب در فرایند تکامل با تأکید بر رویکرد تحول تاریخی عقاید شیعه

هادی رزاقی هریکنده‌ئی^۱

(دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۰ - پذیرش: ۱۴۰۱/۱/۳۰، نوع مقاله: پژوهشی)

چکیده

نویسنده کتاب مکتب در فرایند تکامل، براساس محیط و فضای فکری خاص خود و تحت تأثیر مبنایی و روش‌های تاریخ‌نگاری مدرن شروع به بازنویسی تاریخ شیعی کرده است که در این تاریخ کم‌تر حضور امور قدسی و شخصیت‌های فرابشری دیده می‌شود. وی براساس اعتراف خود در این کتاب که خواسته به عنوان مورخی آزاد، بدون پیش‌انگاره‌های کلامی در صدد نوشتن تاریخ تفکر شیعه باشد قصد دارد تا نشان دهد مکتب قویم شیعی در گذر تحولات سیاسی و اجتماعی دچار تحول و تطوّر عقیدتی شده و در این کتاب زندگی حقیرانه را برای ائمه اطهار^(ع) و شیعیانشان به تصویر کشیده است. این پژوهش که به روش توصیفی - تحلیلی با استقصای متن انجام شده، بر آن است تا با ادله عقلی و نقلی بیان کند، مبنایی که نویسنده به آن معتقد و پایه‌های نظریه‌اش را بر آن بنا کرده است، مخدوش بوده و این گونه تاریخ‌نویسی فاصله و شکاف عمیقی با مبنایی نظری اسلام شیعی داشته و این نوع نگرش خواسته یا ناخواسته به نوعی به تاریخ‌نگاری سکولاریستی نزدیک شده است.

واژه‌های کلیدی: تشیع، تاریخ، مکتب در فرایند تکامل

۱. استادیار گروه معارف، دانشکده علوم پایه، دانشگاه صنعتی نوشیروانی، بابل، ایران

(razaghi@nit.ac.ir)، نویسنده مسئول

Fundamental Critique of the *School Book in the Process of Evolution* with Emphasis on the Approach of Historical Evolution of Shiite Beliefs

Hadi Razaqhi Harekandehee¹

Received: 30/01/2022, Accepted: 19/04/2022

Abstract

Author of the *School Book in the Process of Evolution*, based on its own environment and intellectual space and under the influence of the principles and methods of modern historiography, has begun to rewrite Shiite history, in which the presence of sacred matters and superhuman figures is less seen. Based on his confession in this book that he wanted to be a free historian, without theological preconceptions, he intends to write the history of Shiite thought in order to show the strong Shiite school has undergone an ideological transformation in the course of political and social changes, and in this book, it has portrayed a life of humiliation for the pure Imams (a.s.) and their Shiites. In this research descriptive-analytical method has been used by examining the text; it intends to express with rational and narrative arguments, the basis on which the author believes and the foundations of his theory are based, is distorted and such historiography has a deep distance and gap with the theoretical foundations of Shiite Islam, and this kind of attitude, willingly or unwillingly, has somehow approached secularist historiography.

Keywords: Shiism, history, school in the process of evolution

1. Assistant Professor, Department of Education, Noshirvani University of Technology, Babol, Iran (razaghi@nit.ac.ir) (Corresponding Author)

مقدمه

یکی از عرصه‌هایی که اندیشه مدرن در آن اثرگذار بوده است، عرصه مهم تاریخ‌نگاری است. تاریخ‌نگاری مدرن براساس مبادی خاص مادی خود رویکردی دنیایی به عالم و آدم داشته و از هر امر الهی، ماورائی و قدسی فاصله گرفته است. لذا بر همین اساس و مدل، به بازنویسی تاریخ ادیان گذشته و ازجمله تاریخ‌نگاری اسلام و شیعه پرداخته و سعی کرده است در این بازنویسی و تدوین تاریخ تحت چارچوب‌های به اصطلاح علمی خاص خود از هر امر ماورائی و قدسی در تاریخ گذشته فاصله بگیرد.

یکی از پژوهشگرانی که به بررسی تاریخ اندیشه شیعه پرداخته، سیدحسین مدرسی طباطبایی، نویسنده مکتب در فرایند تکامل است. وی درس‌های حوزوی خود را در حوزه علمیه قم فراگرفت و از سال ۱۳۵۵ش به انگلیس رفت و مدرک دکتری خود را از دانشگاه آکسفورد اخذ کرد. وی در دانشگاه پرینستون آمریکا دارای کرسی تدریس است و همچنین در دانشگاه‌های ییل و هاروارد به عنوان استاد مدعو تدریس می‌کند. یکی از آثار او کتاب مکتب در فرایند تکامل است. سیدحسین مدرسی طباطبایی در مقدمه این کتاب در معرفی روش کار خویش می‌نویسد: «آنچه در این دفتر آمده، تاریخ فکر است نه تجزیه و تحلیل مبانی عقیدتی یا نقد و بررسی باورهای مذهبی»، اما در عمل و در متن کتاب، مؤلف با خروج از مسیر اولیه، به تجزیه و تحلیل مبانی اعتقادی شیعه پرداخته و در نتیجه با خارج دانستن برخی موضوع‌ها از «تشیع اعتدالی» و بی‌پایه دانستن آن‌ها، به گونه‌ای عمل کرده است که دست کم، خواننده چنین می‌فهمد که دغدغه اصلی کتاب، نشان دادن فرایند تکاملی شکل‌گیری مبانی اعتقادی مکتب تشیع و تکامل تدریجی اعتقادات شیعی است.

تلاش نویسنده در این کتاب معطوف به جعلی نشان دادن اعتقادات برجسته شیعی شده است. وی ادعا کرد شیعه امروز با اعتقادات بلندش شیعه مفوضه است و شیعه تقصیری (که عقیده خودش است) همان شیعه اصیل است و این امر را با فراگیری خواندن باورهای بلند نسبت به ائمه اطهار^(ع) مطرح کرده است. وی نقل‌های تاریخی و احادیث مشتمل بر این صفات را مجعول می‌پندارد و معتقد است اهل غلو و تفویض جهت تحکیم اعتقادات خویش بسیاری از این احادیث را جعل کرده و به مرور در منابع حدیثی شیعی وارد کرده‌اند. از این رو، ایشان هر حدیث مشتمل بر صفات فراگیری را به جهت داعی بر جعل داشتن غلات، حدیث مجعول می‌شمارد. درحالی که موضع شیعیان پیوسته نسبت به پدیده

غلو مانند خود ائمه^(ع) موضع ردّ و انکار شدید بوده است. ائمه به صراحت از اندیشه‌های غلوآمیز درباره خود نهی کرده‌اند و از غالیان برائت جسته، آن‌ها را محکوم به کفر و خروج از ولایت الله کرده‌اند. در موارد متعددی از امیرالمؤمنین^(ع) نقل شده است که فرمودند: «پرهیزد از غلو درباره ما ... که من از غلو بیزارم» (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۴۳۸؛ حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۰۴؛ صدوق، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۶۱۴؛ تفسیر امام عسکری^(ع)، ۱۴۰۹ق، ص ۵۰). پیامبر اکرم^(ص) نیز پیوسته امتش را از غلو بر حذر می‌داشت و می‌فرمودند: «غلو در دین سبب هلاکت اهل آن خواهد شد» (احسایی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۱۸۵). همچنین در روایتی دیگر از امام رضا^(ع) نقل شده که نه تنها غلو موجب کفر بلکه هرگونه ارتباطی با اهل غلو یا کمکی به آن‌ها موجب خروج از ولایت حق دانسته شده است (صدوق، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۲۰۳).

پیشینه پژوهش

درمورد پیشینه پژوهش گفتنی است مقالاتی در نقد بخش‌هایی از کتاب وجود دارد که ما به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم. برای مثال جواد علاء المحدثین، در ادامه سلسه‌نقد‌های خود بر کتاب مکتب در فرایند تکامل در نشریه/امامت پژوهی (سال دوم، شماره ۷) به بررسی در موضوعات امامت، غیبت امام مهدی^(ع) می‌پردازند. همچنین سید محمد رضا موسوی مقاله‌ای در «بررسی چهار نکته درباره زندگی امام صادق (ع) از کتاب دکتر حسین مدرّسی» در نشریه سفینه (سال نهم، شماره ۳۳) نوشته است و به بررسی متن روایاتی که در کتاب مکتب در فرایند تکامل از سوی مدرّسی طباطبایی مورد ارجاع قرار گرفته، پرداخته است. نقد مبنایی کتاب مکتب در فرایند تکامل به صورت تحریر یا تدوین تا آنجایی که ما تلاش کردیم پیدا نشد.

روش

روش این تحقیق با توجه به ماهیت موضوع مورد بررسی که نظری و تئوریک است، جنبه توصیفی - تحلیلی دارد. در این رساله نظریه نویسنده با توجه به مبانی آن براساس روش‌شناسی بنیادی بازخوانی می‌شود و نقدهای روش‌شناسی، روشی و مبنایی در این اثر مدنظر خواهد بود. البته ماهیت کار در جمع‌آوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای و براساس مشاهدات یافت شده در کتب مختلف در این زمینه است.

یافته‌ها

۱. ناسازگار بودن دیدگاه نویسنده با مبانی عقلی

مقصود از نقد مبنایی آن بخش از کلام نویسنده است که با یکی از مبانی عقلی پذیرفته شده اسلام شیعی یا مبانی نقلی دینی آن از آموزه‌های ثابت قرآن و روایات، ناسازگاری روشنی داشته باشد، درحالی که این مبانی جزو عناصر مهم در تبیین محتوا و مفاهیم تخصصی متن به‌شمار می‌آیند و تاحدود زیادی نظریه اصلی بر دوش این مبانی سوار است. در واقع در اینجا به ساختار مفهومی متن کتاب می‌پردازیم و تلاش در نقد مبنایی آن است که معنای نهفته در دل متن واکاوی و با مبانی دینی محک زده و سنجیده شود. ما در ابتدا به وجهه غالب مخالفت کلام نویسنده — که با مبانی عقلی دینی است — می‌پردازیم و از باب نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم که عبارت‌اند از:

۱-۱ عدم شفافیت و بیان الفاظ دو پهلو در کتاب

نویسنده در بخشی از مطالب کتاب خود از واژگان نامأنوس و دوپهلوی استفاده و از بیان مطالب صاف و شفاف پرهیز می‌کند، به گونه‌ای که می‌شود از بیان وی برداشت‌های متفاوت کرد. برای مثال در یک قسمت کتاب می‌نویسد:

این حقیقت که کلیت نظام شیعه گرد محور شخصیت امیر مومنان علی (ع) و در جانبداری از نظریه احقیت آن بزرگوار در رهبری جامعه اسلامی پس از پیامبر، شکل گرفت مطلبی نیست که قابل خدشه و انکار باشد. نیاز به بازسازی برخی از استدلالات و تحلیل‌های بنیادی مکتب مانند فلسفه احتیاج دائمی جامعه بشریت به امام اکنون از همه وقت بیشتر و ضروری‌تر می‌نمود (مدرسی، ۱۳۸۹ش، ص ۱ و ۲۶).

نقد دیدگاه

ظاهراً نویسنده به جهت آنکه راه گریزی برایشان باز باشد از برخی واژگان نارسا و دوپهلوی در تحلیل‌های مهم استفاده می‌کند از جمله آن تعابیر «احقیت» است که هضم ناشدنی است، چراکه غالباً این تعبیر (اسم تفضیل) را در جایی به کار می‌برند که طرف مقابل هم بهره‌ای از حق دارد، در کتب زیادی از جمله شرح ابن عقیل در مورد به کار رفتن اسم تفضیل بیان شده که اسم تفضیل برای بیان برتری یک چیز نسبت به چیز دیگر یا بیان کم‌تر و زیادتر بودن صفتی در یک فرد یا یک شیء نسبت به دیگری در جمله ذکر می‌شود (ابن عقیل، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۷۵).

علامه طباطبائی نیز می‌نویسد: کلمه «أحق» اسم تفضیل است و حق اسم تفضیل این است که دائماً معنایش با مفضل علیه باشد، وقتی می‌گوییم زید شجاع‌تر از عمرو است، باید عمرو هم شجاع باشد، و گرنه سخن غلطی گفته‌ایم (طباطبائی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۳۴۸)، لذا آنچه به ذهن برسد اینکه این تعبیر کمی حق را هم برای دیگرانی که در مقابل حضرت علی^(ع) بوده‌اند اثبات می‌کند، درحالی که اینطور نیست و تنها امام امیرمؤمنان علی^(ع) بحق و عین حق هستند. طبق نقل ابن عساکر، ام سلمه ام‌المؤمنین به ابوثابت فرمود: سوگند به خدایی که جانم در دست قدرت اوست، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: علی با حق و قرآن است و حق و قرآن نیز با علی است و از همدیگر جدا نشوند تا (روز قیامت) سر حوض بر من وارد شوند (ابن فهد حلی، ۱۳۷۴، ص ۲۳۹) و بنابر اعتقاد جمله شیعیان کسی غیر از ائمه اطهار^(ع) ذره‌ای حق نداشته و ندارند؛ و همه حق از آن اهل بیت^(ع) بوده و هست. این فرموده رسول خدا درمورد آن‌هاست که فرمود: «حق با شما و در میان شما از شما و به‌سوی شما اهل بیت (علیکم السلام) است» (صدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۵۲۶)، لذا مناسب بود نویسنده در نوشته‌اش بیشتر دقت می‌کرد تا زمینه سوء استفاده دشمنان را فراهم نیاورد، لذا از همین وجه است که خداوند در قرآن به مؤمنان چنین دستور می‌دهد:

«ای افراد باایمان! (هنگامی که از پیغمبر تقاضای مهلت برای درک آیات قرآن می‌کنید) نگویید: «راعنا»، بلکه بگویید: «انظرنا». (زیرا کلمه اول هم به معنی «ما را مهلت بده!»، و هم به معنی «ما را تحقیق کن!» است؛ و دستاویزی برای دشمنان است) و (آنچه به شما دستور داده می‌شود) بشنوید! (بقره: ۱۰۴). بنابراین مؤمنان نباید به جای واژه راعنا واژه انظرنا را به کار ببرند تا زمینه سوء استفاده دشمنان از معنای تحقیرآمیزی که واژه راعنا دارد از مسلمانان برداشته شود.

وی همچنین در بخش دیگری می‌نویسد: «نیاز به بازسازی برخی از استدلال‌ات و تحلیل‌های بنیادی مکتب مانند فلسفه احتیاج دائمی جامعه بشریت به امام اکنون از همه وقت بیشتر و ضروری‌تر می‌نمود» (مدرسی، ۱۳۸۹ش، ص ۲۶).

نقد دیدگاه

مقصود نویسنده از «بازسازی» واضح نیست. شاید در صدد بیان کند که بسیاری از آموزه‌های اساسی امامت در زمان غیبت صغری و بعد از آن ساخته شده است؛ و اینکه

نویسنده در صدد است ابتدا تلاش وافر در ایجاد تصویری ابهام آمیز و پرمخاطره از زمان غیبت صغری ارائه دهد و سپس هدف اصلی خویش را که همان نیاز مکتب به بازسازی است و کتاب خویش را نیز بدین عنوان نام نهاده است، مبتنی سازد. گفتنی است بحث فلسفه احتیاج دائمی جامعه بشریت به امام معصوم با بیانات مکرر اهل بیت^(ع) در روایات متعددی ثابت بوده است. برای مثال روایتی از ابن عباس در تفسیر آیه انذار نقل شده است که می نویسد: «ما نزلت (إنما أنت منذر ولكل قوم هاد) وضع رسول الله^(ص) یده علی صدره، فقال: انا المنذر وأوماً بیده الی منكب علی فقال: انت الهادی یا علی! بک یهتدی المهتدون من بعدی... (قمی، ۱۹۹۶م، ج ۴، ص ۱۴۱؛ سیوطی، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۵۴؛ حسکانی، ۱۹۷۴م، ج ۱، ص ۱۸۳؛ فخر رازی، ۱۴۲۱ق، ج ۹۱، ص ۴۱).

از ابن عباس نقل شده است «زمانی که آیه انذار نازل شد پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستش را بر سینه خود گذاشته و فرمود: من انذار دهنده هستم، آنگاه به علی بن ابی طالب اشاره کرد و فرمود: تو هدایت کننده ای علی، و بعد از من هدایت شوندگان به وسیله تو هدایت می شوند.

علامه طباطبایی^(ره) در این مورد که «منذر» پیامبر^(ص) و «هادی» علی^(ع) است می فرماید: «از طرق اهل سنت در این باره روایات بی شمار دیگری آمده است» (طباطبائی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۱، ص ۶۲۳). در روایتی دیگر کلینی روایتی را از پیامبر اسلام ذکر می کند که می فرماید: «من و اهل بیتم وسط سینه زمین هستیم و با نبود و فقدانمان زمین فرو خواهد افتاد» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۷۰۳). با وجود این شایسته بود نویسنده کتاب از بیان مطالب نارسا و دوپهلوی در تحلیل ها پرهیز می کرد تا زمینه سوء استفاده دشمنان را فراهم نیاورد.

۲-۱ خلط حق و باطل از سوی نویسنده

نویسنده کتاب در ادامه با ایجاد شبهات و در آمیختن مباحث مختلف در مورد اعتقادات شیعه، به گونه ای مطالب را بیان می کند که انگار اعتقادات اصیل شیعی بر گرفته از عقاید باطل و خرافی است و به نوعی حق مسلم را باطل و باطل خیالی را حق جلوه دهد. برای مثال در این کتاب می نویسد:

تفسیری که دشمنان شیعه از دیرباز مطرح می کردند آن را نوعی گرایش باطنی می دانست که با آمیخته ای از باورها و سنت های قدیم در پرستش قدیسان، از فرقه ایزدی ایرانی و تناسخ هندی تا تجلی و حلول مسیحی و نظایر آن، ترکیب شده و نظراتی مشخص در

مسائلی مانند تحریف قرآن و سب صحابه و طبیعت فوق بشری امامان و طینت و بدأ و امثال آن جزء ذاتیات لاینفک آن بود. در سال‌های دههٔ شصت سیل تهاجمی و تبلیغی علیه شیعه که گاه در نقدهای تحقیقی عرضه می‌شد همین تفسیر را با حداکثر استفاده از مواد قابل استناد برای این مدعا در متون قدیم مطرح و شیعه را عمدتاً به عنوان گرایشی باطنی و بیرون از چارچوب شناخته شدهٔ اسلام معرفی می‌کرد. (مدرسی، ۱۳۸۹، ص ۱۱).

نقد دیدگاه

کاستن اعتقادات حق شیعی و یک کاسه کردن برخی خرافات باطل با آن اعتقادات حقّه، در راستای خدشه به آن باورهاست که توسط نویسنده بیان شده است. این سخن ایشان چنین تحلیل می‌شود که:

اولاً، نویسنده تلاش دارد با درآمیختن این مباحث، اعتقادات اصیل شیعی را برگرفته از عقاید باطل و خرافی نشان دهد. وی با ایجاد شبهات مختلف، ظاهراً تلاش دارد حق مسلم را باطل و باطل خیالی خویش را حق جلوه دهد و جالب اینجاست که هیچ گونه نقدی را که از دشمنان شیعه به عنوان شبهه در اینجا بیان می‌کند مطرح نمی‌سازد. در صورتی که در منابع دینی ما در نقد این سخنان روایات فراوانی نقل شده است از جمله بیانات امیرالمؤمنین حضرت علی^(ع) است که در این باره می‌فرمایند:

پس اگر باطل با حق درهم نمی‌شد راه حق بر خواهان آن پوشیده نمی‌گردید، و اگر حق در میان باطل پنهان نمی‌بود دشمنان (هرگز) نمی‌توانستند از آن بدگویی کنند، و لیکن چون قسمتی از حق و قسمتی از باطل فرا گرفته و درهم می‌گردد پس آنگاه شیطان بر دوستان خود تسلط پیدا می‌کند (برای اضلال و گمراهی فرصت به دست آورده، و باطل را در نظر خواهان حق جلوه می‌دهد و راه بدگویی را برای دشمنان دین باز می‌نماید) و کسانی که لطف خدا شامل حالشان گردیده است (از اضلال و گمراهی شیطان) نجات می‌یابند (و از آمیزش حق به باطل در شبهه نمی‌افتند) (نهج البلاغه، خطبه ۵۰).

ثانیاً، بیان می‌کنیم که در بحث تحریف قرآن انگشت شمار از علمای شیعی مثل صاحب مستدرک قائل به تحریف، آن هم تحریف در نقیصه شدند، ولی سب صحابه را کسی از علمای بنام و مطرح بیان نکرده است و نویسنده هم تنها در این خصوص بدون ذکر نامی فقط ادعا کرده است، اما آن چیزی که تقریباً همهٔ علمای شیعی برخلاف اکثر علمای اهل تسنن به آن قائل اند آن است که عدالت همهٔ صحابه قطعاً ثابت نیست، بلکه فاسق، ظالم و غاصب بودن برخی از صحابه اظهر من الشمس است. اما تعجب از نویسنده

که این مسئله طبیعت فوق بشری امامان را که خود توان هضم نداشته را در کنار آن عقاید باطل یکی شمرد تا بطلان این عقیده صحیح را نشان دهد؛ درحالی که این اعتقاد هیچ ارتباطی به آن باورهای مردود ندارد؛ هرچند قابل پذیرش نیست که داشتن این اعتقاد به گفته نویسنده شیعه را به عنوان گرایش باطنی معرفی کند، زیرا اثبات شیء نفی ماعدای خود نمی کند، چرا که شیعه ضمن اعتقاد به ظواهر دین، در جای خود به باطن و حقیقت دین نیز توجه دارد، و این توجه به باطن منافاتی با حجت بودن ظواهر در دین ندارد و داشتن این باور برخلاف سخن نویسنده، نه تنها مساوی خروج از چارچوب شناخته شده اسلام نیست، بلکه عین اسلام کامل است؛ چرا که اسلام علاوه بر ظاهر بر باطن، معنی و حقیقت دین اهمیت بیشتری داده است.

۳-۱ مخالفت با اجتهاد و استدلال عقلانی در شیعه

نویسنده در ادامه کتابش در مورد نشان دادن تعارض میان رجوع شیعیان به امام^(ع) با اجتهاد و استدلال عقلانی می نویسد:

در مکتب شیعه هم در دوران اولیه آن در قرن دوم هجری، گرایش غالب، مخالف با بحث های کلامی بوده است. نظر آن بود که چون امام، بالاترین و عالی ترین مرجع شریعت است؛ همه سؤالات و استفسارات باید به او ارجاع داده شود و رهنمودهای او که از نظر شیعیان، حقیقت خالص و بیانگر واقع بود پیروی گردد؛ پس جایی برای اجتهاد و استدلال عقلانی و به تبع، بحث و مناظره و زور آزمایی در مباحث دینی نمی بود (مدرس، ۱۳۸۹، ص ۲۰۴).

نقد دیدگاه

باید بیان داشت اولاً، نشان دادن تعارض میان رجوع شیعیان به امام^(ع) با اجتهاد و استدلال عقلانی در میان شیعیان از سوی نویسنده را نمی پذیریم، زیرا ادعای ایشان اصلاً با آموزه های دینی و مبانی نظری شیعی و شواهد تاریخی ما نمی سازد؛ و ثانیاً، آنکه مستندات ایشان گواه مطلب ادعایی ایشان نیست، چرا که ایشان استدلال می کند که همه سؤالات و استفسارات باید به امام ارجاع داده شود، لذا جایی برای اجتهاد و استدلال عقلانی نیست؛ در صورتی که باید گفت اثبات شیء نفی ماعدای نمی کند؛ چون که در زمان خود ائمه اطهار^(ع) پیروان مکتب اهل بیت از مبانی دینی ولایی در مقابل گروه های منحرف از مسیر حق، از عقاید غیراسلامی گرفته تا سایر عقایدی که ادعای اسلامی داشته اند، همواره با ادله

محکم مناظره و استدلال می کرده‌اند؛ و همین بهترین شاهد بر تشویق ائمه اطهار^(ع) به بحث‌های مناظره‌ای در این زمینه است. در این عصر، چنان‌که در برخی از روایات نیز آمده، شیعیان با تشویق امامان^(ع) به اجتهاد صحیح روی آوردند (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷، ص ۶۱-۶۲) و امامان معصوم^(ع) برای حفظ موارث فقهی و کلامی، ضمن تأکید بر اجتهاد پیروان خود را از خلط آرای شخصی با احادیث بازداشتند و بر حفظ، کتابت و نقل صحیح آن ترغیب کردند (همان، ج ۲۷، ص ۷۹ و ۸۱). هم‌زمان، اجتهادات فقیهان اهل سنت را که براساس قیاس و استحسان و اجتهاد به رأی بوده، مردود دانسته‌اند (همان، ص ۴۱؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۸).

لذا سخن صحیح آن است که شیعه به تبعیت از ائمه اطهار^(ع) در همه زمان‌های گذشته تاکنون از عقاید و مباحث کلامی شیعه دفاع استدلالی و عقلانی کرده‌اند و امتیاز مهم مکتب شیعه را همین بحث عقلانیت آن می‌دانیم که از گذشته تاکنون این‌گونه بوده و امروزه نیز این مکتب پویای زنده اسلامی شیعی است که براساس مبنایی نظری محکم و قویم قرآنی و کلامی خود، قادر است برای اثبات حقانیت خود با همه ادیان آسمانی و غیر آسمانی و حتی گروه‌های دیگر اسلامی اعم از اهل تسنن و شیعیان غیر اثناعشری استدلال عقلانی مستدل خود را با قوت تمام ارائه دهد.

۴-۱. ایجاد تعارض میان عقل و وحی

نویسنده در بخشی از کتاب درمورد ابزاری بودن استدلالات عقلی در مسائل دینی می‌نویسد: «هرچند گاه به آنان خاطر نشان می‌ساختند که استدلالات عقلی فقط به‌عنوان ابزار در جدل مفید و خوب است، ولی نباید اساس عقیده قرار گیرد، چه دین، قلمرو وحی است نه عقل» (مدرسی، ۱۳۸۹، ص ۲۱۲).

نقد دیدگاه

این ادعای نویسنده که دین قلمرو وحی است نه عقل، حرف صحیحی نیست، چراکه دین دو ابزار دارد: نقل و عقل؛ اما آنجا که عقل مستقلاً درک دارد، این عقل نیز از پایه‌های دین است؛ مثل فهم قبح ظلم و حسن عدل، اما آنجا که عقل توان درک ندارد از نقل مدد می‌گیرد و با کمک نقل می‌فهمد. البته اگر هم عقل توان درک حکمت‌های حکم نقلی را نداشته باشد، با تسلیم و پذیرش حکم نقل به آن گردن می‌نهد؛ و بین خود و نقل مقابله‌ای

را فرض نمی‌کند. بنابراین طرح این تقابل میان عقل و دین (وحی) صحیح نیست و همان کاری است که برخی غربی‌ها انجام می‌دهند و ظاهراً نویسنده در آن راستا حرکت کرده است، اما ما معتقدیم عقل جدای از دین و وحی نیست، بلکه عقل تنها در مقابل نقل قرار دارد. البته به این معنی که هر کدام ابزاری برای وحی هستند، نه آنکه عقل در مقابل وحی باشد تا تعارض میان عقل و دین یا تعارض بین علم و دین را بسازیم.

از آنجا که وحی دلیلی قطعی است و خرد هم چراغی است که خداوند در درون هر انسانی روشن ساخته است، هرگز نباید میان این دو حجت الهی تعارض رخ دهد، و اگر احياناً در موردی تعارضی بدوی به نظر رسید، باید بدانیم یا برداشت ما از دین در آن مورد صحیح نبوده یا در مقدمات دلیل قطعی، اشتباهی رخ داده است. چه، خداوند حکیم هیچ‌گاه بشر را به دو راه متعارض دعوت نمی‌کند. همان‌گونه که تعارض حقیقی میان عقل و وحی متصور نیست، بین علم و وحی نیز هرگز تعارض رخ نخواهد داد و اگر در مواردی میان آن دو، نوعی تنافی به چشم خورد، باز باید گفت یا برداشت ما از دین در موارد مزبور صحیح نبوده یا اینکه علم به مرحله قطعیت نرسیده است. غالباً نیز منشأ تعارض همین شق دوم است، که فرضیه‌های علمی عجولانه به صورت علم قطعی تلقی می‌شود، آنگاه تصور تعارض پیش می‌آید (سبحانی، ۱۳۷۶، ص ۱۴۸). قابل ذکر است تعارض عقل و دین، معرکه آراء گوناگون و دیدگاه‌های متضاد است. دین اسلام نه تنها سرستیز با علم و عقل ندارد، بلکه دستور اکید اسلام در فراگیری علم و حکمت از هر کجا و از هر طریق ممکن است. رویکرد متون اسلامی به عقل و خرد بسیار گسترده است که به اجمال به برخی از آن‌ها استشهاد می‌شود. نبی اکرم (ص) می‌فرماید: «برای هر چیزی ستون و عمودی مقرر است و عمود دین عقل و خرد انسان به شمار می‌رود» (غزالی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۳۷). برخی از متون اسلامی نیز درایت عقل و خرد انسان را سروسامان‌بخشی ایمان و دین معرفی می‌کنند. امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید: دین را به جز عقل سامان نمی‌بخشد (درایتی، ۱۳۷۸، ص ۷۴۵) و در جای دیگری می‌فرماید: به میزان عقل، دین نیز استقرار خواهد یافت (همان، ص ۷۴۷) و نیز می‌فرماید: دین و ادب ثمره گوارا و شیرین عقل خواهد بود (همان، ص ۲۹). حضرت رضا (ع) نیز می‌فرماید: کسی که از دیانت برخوردار بوده، ولی عقل نداشته باشد، او را ارج و اعتباری نیست (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۱).

۲. ناسازگار بودن دیدگاه نویسنده با مبانی نقلی

همان‌طور که در گفتار قبل بیان شد بسیاری از سخنان نویسنده با هر دو مبنای عقلی و نقلی دینی ناسازگار بود و ما به چند مورد از ناسازگاری کلام ایشان با مبنای عقلی اشاره کردیم و در اینجا مخالفت کلام نویسنده را با مبانی نقلی دینی مورد ارزیابی قرار می‌دهیم و به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم که عبارت‌اند از:

۱-۲ تصویرسازی مبهم از وضع شیعیان عراق و کوفه

نویسنده در کتابش در مورد تصویرسازی مبهمی از وضع شیعیان عراق و کوفه در زمان امامت امام عصر^(عج) می‌نویسد: «اما در عراق وضع دیگری بود؛ کوفه که اکنون دو قرن می‌گذشت که مرکز شیعیان عراق بود به‌خاطر نزدیکی به سامراء پیوسته در جریان آنچه در حلقهٔ مقربان و نزدیکان پیشگاه رفیع امامت می‌گذشت قرار می‌گرفت و از سوی دیگر برخلاف جامعهٔ شیعی قم که یک دست بود و همواره خط مستقیم امامت را اطاعت و تبعیت می‌نمود، کوفه مرکز تجمع گرایش‌های مختلف از همه نوع بود» (مدرسی، ۱۳۸۹، ص ۱۵۸). اینکه وی تصویرسازی مبهمی از وضع شیعیان عراق به‌خصوص کوفه ترسیم می‌کند را نمی‌شود به راحتی پذیرفت؛ به‌خصوص نویسنده ادعا می‌کند ظاهراً بسیاری از شیعیان با این پیشامد سردرگم شده بودند و نمی‌دانستند چه باید کرد و بسیاری از مذهب حق دست برداشتند. در پاسخ به نویسنده می‌توان گفت این از عادات نویسنده است که از قبل هم در جریان امامان قبلی نیز تصویرسازی مبهمی برای نشان دادن بحران مسئلهٔ امامت برای غالب و اکثریت شیعیان مطرح کرده بود.

نقد دیدگاه

ما در جواب نویسنده می‌گوییم:

اولاً، چگونه به ادعای شما می‌توان پذیرفت، شیعیان قم که فاصلهٔ دورتری از سامرا و بغداد داشتند کاملاً به امامت امام عصر^(عج) ایمان آورده‌اند و نیابت نائب آن حضرت را پذیرفتند، اما در کنار سامرا و بغداد، شیعیان عراق با وجود نقش فعالی که امام هادی و امام عسکری^(ع) داشتند؛ این همه زمینهٔ تحیر و روگردانی از امر امامت امام عصر^(عج) فراهم شده باشد.

ثانیاً، علاوه بر آن حجت بالغه الهی بر معرفی آخرین ذخیرهٔ کوکب درخشان ولایت و امامت بر حفظ شیعیان در مسیر حق است و همچنین نقش بارز امام عصر^(عج) به‌عنوان

هادی امت که از آن پس تاکنون عامل هدایت همه جهانیان و مخصوصاً شیعیان است و چون خورشید پشت ابر نور و گرمای اثربخش او زمینه همه هدایت‌ها را فراهم می‌آورد. اما آقای مدرسی نقش امام زمان (عج) را به حساب نیاورده و اسمی از نقش هدایتی آن حضرت ذکر نکرده است.

ثالثاً، مستندات نویسنده در رویگردانی شیعیان از مذهب حق و ملحق شدن به سایر فرق شیعی و غیرشیعی، غالباً گزینشی و نادرست است، بلکه هشدار صریح خداوند در قرآن همیشه آویزه گوش شیعیان بوده است که خطاب به رزمندگان جنگ احد، فرمود: محمد (ص) فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب بازگردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند؛ و خداوند به زودی شاگردان (و استقامت‌کنندگان) را پاداش خواهد داد (آل عمران: ۱۴۴).

رابعاً، این امکان سردرگمی برای اکثریت و غالب شیعیان وجود نداشته است، چون با تلاش فراوانی که از زمان امام سجاد تا امام عسکری (ع) برای تربیت شاگردان و مبلغان شیعی توسط ائمه اطهار (ع) انجام شده است، خود این شاگردان و وکلای امامان، بزرگ‌ترین عامل تبلیغ، حفظ و بقا بر امامت امام عصر (عج) بوده‌اند. لذا نویسنده با طرح این گونه مباحث در سطح عام و ایجاد شبهات ظاهراً در این تصویرسازی‌ها در صدد ایجاد تشکیک و انکار امام عصر (عج) است. به علاوه نویسنده با مطرح کردن دو تن از افراد که به تعبیر وی از برجسته‌ترین دانشمندان در جامعه شیعیان کوفه هستند دوباره مسئله امامت جعفر کذاب را پررنگ‌تر کرد. درحالی‌که نویسنده قبل از این گفته بود، اصلاً بعید است، شیعیان به طرف امامت شخصیتی مثل جعفر میل کنند، چراکه واقعاً ظالم بود و نزد همه شیعیان به صراحت آیه قرآن که فرمود (به‌خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمون کرد. و او به‌خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!)» خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد!» (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقام‌اند) (بقره: ۱۲۴)، بنابراین براساس میزان مهم «لایزال عهدی الظالمین» بر شیعیان معلوم بود و می‌دانستند که جعفر و امثال او شایستگی دریافت جامه فاخر و گران‌بهای امامت را بر شخصیت ناموزون خویش ندارند.

۲-۲ نشان دادن کوتاهی امام معصوم (ع) جهت قیام با وجود شرایط آماده

نویسنده در بخش دیگری از کتاب بیان می‌کند در زمان امام صادق^(ع) با توجه به اینکه تمامی شرایط برای قیام ایشان آماده بود، ولی حضرت از قیام امتناع کرد و لذا باعث به وجود آمدن عکس‌العمل‌هایی از طرف مردم شد. لذا می‌نویسد:

در سال‌های اواخر دهه سوم قرن دوم که مسلمانان در سرزمین اسلامی علیه حکومت جائزانه یکصد ساله اموی برخاسته و جامعه شاهد یک انقلاب عظیم و قیام عمومی بود امام صادق (علیه‌السلام) محترم‌ترین فرد خاندان پیامبر در نظر تمامی مسلمانان از شیعه و اهل تسنن بود مردم کوفه تنها منتظر دستور او بودند تا شهر را از دست اردوی اموی مستقر در آنجا بگیرند و آنان را اخراج کنند. امتناع امام از دخالت و بهره‌برداری از موقعیت، عکس‌العمل‌های گوناگونی را در میان مردم به وجود آورد ... (مدرسی، ۱۳۸۹، ص ۳۵، ۳۶).

نقد دیدگاه

این تأیید از جانب نویسنده را - در اینکه حتی غاصبان خلافت و طرفداران از بنی‌امیه در آن زمان و همه شیعیان اتفاق نظر در این مطلب دارند که امام صادق^(ع) محترم‌ترین فرد خاندان پیامبر^(ص) در نظر تمامی مسلمانان از شیعه و اهل تسنن است - نمی‌توان پذیرفت، چراکه اهل تسنن غالباً جزو دستگاه اموی و مروانی بوده‌اند و از شیعیان گروه‌هایی مثل زیدیه و بنو حسن تا حدودی از امام صادق^(ع) جدا شده و از شیعیان باقی مانده بودند، نیز آن‌ها که خلافت الهی را حق امام صادق^(ع) می‌دانستند، تعداد زیادی نبودند.

بنابراین اولاً، این شواهد که نویسنده ارائه کرده محکم نبوده است و به حدی نیست که از باب فرموده امیرالمؤمنین^(ع) باشد، که فرمود: «آگاه باشید سوگند به خدایی که میان دانه حبه را شکافت و انسان را خلق نمود اگر حاضر نمی‌شدند آن جمعیت بسیار (برای بیعت با من) و یاری نمی‌دادند که حجت تمام شود.» (نهج‌البلاغه، خطبه ۳). اینکه نویسنده ادعا کرده است که نیمی از جهان هوادار او بوده‌اند، ممکن است اکثر آن‌ها جزو حزب باد و دنیاپرستان بوده باشند که به تعبیر امام حسین^(ع) «همانا مردم دنیاپرستند و دین از سر زبان آن‌ها فراتر نرود و دین را تا آنجا که زندگی‌شان را روبه‌راه سازد، بچرخانند و چون در بوته آزمایش گرفتار شوند، دین‌داران اندک گردند» (حرانی، ۱۳۶۳ق، ص ۴۲۷)، از این‌رو همه آن مردم از شیعیان خالص آماده نبوده‌اند.

ثانیاً، اگر این ادعا درست باشد خبر از انتظارات بی‌مورد بخشی از مسلمانان می‌دهد؛

یعنی افرادی که امام را تابع خود می‌خواستند نه اینکه آن‌ها تابع امام بوده و گوش به فرمان و مطیع کامل فرامین او بوده باشند. این‌ها مصداق افراد تندرویی بودند که بعد از مدتی سرد می‌شدند و عرض شد آن اعتقاد راسخ به خلافت الهی امام را نیز نداشتند.

ثالثاً، آنکه عرض شد اهل بیت^(ع) موقعیت طلب نبودند و همانند فرصت طلبان اهل سقیفه و بنی عباس که تنها در صدد گرفتن خلافت و حکومت حرکت کرده‌اند، نبوده‌اند، چرا که خلافت در اسلام هدف نیست، بلکه ابزاری مهمی جهت به کمال رسیدن استعدادهای نهفته انسان‌ها در هر زمان است. البته این به این معنا نیست که امام تلاشی در این زمینه نمی‌کرد. همچنان که خود امیرالمؤمنین^(ع) ابتدا با خلیفه اول بیعت نکرد و بسیار تلاش کرد تا با بیدارگری ورق را برگرداند؛ حتی شبانه حضرت زهرا^(س) و حسنین^(ع) را به در خانه مهاجرین و انصار می‌برد تا حق ازدست‌رفته خویش را برگرداند، اما وقتی با مردم غفلت‌زده‌ای مواجه شد که خواهان این امر مهم و حاضر به فداکاری در این راه نیستند (چه آنکه اهمیت بحث ولایت و خلافت امام معصوم برایشان جانفثاده است)، حضرت ۲۵ سال در عین شایستگی صبر می‌کنند، با آنکه کسی همانند امام امیرالمؤمنین علی^(ع) شایسته این مقام نبوده است. همان‌طور که خود آن حضرت در خطبه «شقشقیه» به زیبایی شرایط سخت زمان سه خلیفه را به تصویر می‌کشد و در ادامه می‌فرماید: «صبر کردم مانند کسی که به چشمش خار رفته و در گلویش استخوانی مانده، می‌دیدم که میراثم را به تاراج می‌برند» (نهج‌البلاغه، خطبه ۳).

نویسنده در اینجا از به قدرت رسیدن سلسله طرفدار شیعه مثل آل بویه و شیعه اسماعیلیه فاطمی در غرب جهان اسلام یاد و ادعا می‌کند، حالا دیگر وقت آن بود که امام عصر به غیبت طولانی چهار قرن گذشته پایان دهد، چون همه معتقد بودند که مشکل خوف جانی از بین رفته است و ۳۱۳ نفر هوادار شمشیرزن نیز برای ظهور آماده است. لذا ایشان در ایجاد تشکیک در افعال امام زمان^(عج) به دلیل عدم قیام با مهیا بودن همه شرایط می‌نویسد:

در نیمه اول قرن چهارم با به قدرت رسیدن سلسله طرفدار شیعه، آل بویه در ایران و استیلای آنان بر بغداد و خلافت عباسی و به قدرت رسیدن آل حمدان در شام، وضع سیاسی در همه جا به طور بی‌نظیری به نفع شیعه تغییر کرد و رجال شیعه چنان در همه مناصب و مقامات حکومت جا گرفته و نفوذ اجتماعی این مذهب در چنان حد بالا رفته بود که مورخان غربی امروز آن را «قرن شیعه» می‌خوانند (مدرسی، ۱۳۸۹، ص ۱۸۳).

نقد دیدگاه

در جواب باید بیان کرد:

اولاً، به نظر می‌رسد سخن نویسنده در راستای شبهه‌زایی و ایجاد یأس در وجود یا ظهور امام عصر^(عج) است که با تصویرسازی خاصی از شرایط آماده جهت قیام امام در ذهن مخاطب و عدم قیام آن حضرت، به نوعی در اصل قیام و وجود آن حضرت تردید ایجاد می‌کند. همان‌طور که نویسنده در مورد ائمه قبل از امام صادق و امام کاظم^(ع) نیز این شرایط ظهور را آماده و فراهم دیده بود و عدم قیام آن امامان را نیز غیرعادی تلقی کرد. ثانیاً، علت غیبت امام عصر تنها خوف از جان خویش نیست و وجود ۳۱۳ شمشیرزن آماده نیز عامل ظهور حتمی امام نیست. هرچند به نظر می‌رسد آن مقدار یارانی که حاضر باشند همه هستی خویش را در راه امام بدهند، تا امروز نیز اندک‌اند، ولی ایشان به درستی تبیین نکرده‌اند مقصودشان از به قدرت رسیدن سلسله طرفدار شیعه، کدام فرقه شیعی در کنار فرقه زیدیه و اسماعیلیه است و چه مقدار از آل‌بویه طرفدار شیعه جعفری و اثنا عشری بوده است. چرا که می‌دانیم میان شیعه اصیل جعفری اثنا عشری که حق محض بوده و هستند با سایر گروه‌ها و انشعابات منحرف شیعی همانند زیدیه و اسماعیلیه تفاوت فراوان وجود دارد و اینکه نویسنده ادعا می‌کند به صرف قدرت یافتن شیعیان حتی زیدیه و اسماعیلیه همه شرایط ظهور محقق بوده و موانع مفقود است، حرف بی‌پایه و اساسی است، چرا که بسیاری از این شیعیان زیدی سه امامی یا شیعه اسماعیلی هفت امامی اعتقادی به امام زمان با این مصداق مشخص نزد ما شیعیان نداشته و ندارند.

۲-۳ منتسب دانستن ادله حقانیت مذهب حقه اثنی عشری به واقفیه

فی الواقع از بزرگ‌ترین ادله بر حقانیت و اصالت مبانی مذهب حقه اثنی عشری آن است که متقدمان آنان برای سال‌ها در برابر واقفه حتی المقدور به تضعیف و جرح روات و روایات مربوط به غیبت می‌پرداختند و بسیاری از آن را از مجعولات آن گروه می‌خواندند تا سرانجام گردش ایام، صحت و درستی آن احادیث شریفه و پیشگویی ائمه طاهرین را بر آنان ثابت کرد. مشکل بتوان شاهد و دلیلی قاطع‌تر از دلیل حقانیت مذهب شیعه اثنی عشری در جهان یافت که خود سالیان دراز مسئله‌ای را نادیده گرفته، بلکه با آن مبارزه کردند تا آنکه گذشت ایام و مشیت الهی بر آنان و بر همگان روشن ساخت که منظور از آن، خود ایشان بوده‌اند (مدرسی، ۱۳۸۹، ص ۱۷۲، ۱۹۳).

نقد دیدگاه

تشکیک در ادله حقانیت مذهب حقه اثنی عشری با انتساب به واقفیه از سوی نویسنده قابل نقد است. نقد نویسنده در جانداختن مبارزه اشتباه شیعیان با یک تفکر است؛ چونکه ایشان ادعا می کند از بزرگ ترین ادله بر حقانیت و اصالت مبانی مذهب حقه اثناعشری آن است سرانجام گردش ایام، صحت و درستی آن احادیث شریفه را که قبلاً واقفیه نقل می کردند ثابت کرد. در حالی که ادله های متقن فراوان بر حقانیت و اصالت مبانی مذهب حقه اثناعشری وجود دارد که جای هیچ خدشه ای را بر نمی تابد. هم از نظر نقلی و هم از نظر عقلی حقانیت مذهب امامیه ثابت شده است. از نظر نقلی ده ها آیه و روایت در شأن و منزلت علی^(ع) و اهل بیت^(ع) و صریح حدیث ثقلین و غدیر و... وجود دارد و از نظر عقلی هم بدیهی است که اگر فرد مصلحی با زحمات زیاد طرح و روش جدیدی را برای جامعه بشر ابداع کند حتماً برای حفظ و استمرار آن چاره می اندیشد. پیامبر^(ص) که از بیان کوچک ترین مسائل مربوط به سعادت بشر دریغ نکرده چگونه معقول است در مورد رهبری که سرنوشت ساز است سکوت کند یا اینکه به مردم واگذار کند در حالی که خودش از همه بهتر به شخص واجد شرایط آگاه است (سبحانی، ۱۳۷۶، ص ۱۵۲).

اما در ادامه کلام ایشان و اینکه در همه قوم ها و گروه ها از جمله گروه منحرف واقفیه، افرادی قائل به منجی بوده اند و همچنان بر این مطلب تأکید داشته و دارند، جای گفت و گو و بحث نیست، بلکه همه بحث ما با همه آن گروه ها از جمله واقفیه این بود که مصداق این منجی وجود ذی جود حضرت مهدی^(عج) است که با آن همه احادیث و شواهد و قرائن دال بر وجود شخص ایشان به عنوان پسر پاک امام حسن عسکری^(ع) با آن نشانه های مشخص در روایات بوده است و شیعیان اصلاً نیازی نداشته اند که اثبات حقانیت و اصالت مبانی مذهب حقه اثنی عشری و بحث مهدویت را به صرف گفته شدن این احادیث در گفتار امثال واقفیه بدانند و اینکه شیعیان با گروه های دیگر درباره این حدیث ها مبارزه می کردند، ظاهراً در مورد تطبیق شیعیان این گونه احادیث بر خودشان بوده است که در مقابل گروه های دیگر از اسماعیلیه و زیدیه - که این دوازده خلیفه را به طوری به افراد و گروه های خود از اسماعیلیه و زیدیه و واقفیه و... تطبیق می دادند - و به دلیل تطبیق های نادرست آن ها نسبت به مسئله قائم و تطبیق آن به امام کاظم^(ع) و امثال او شیعیان مبارزاتی با آن ها داشته اند، اما تحلیل ما از این گفتار نویسنده با بیان اینکه این احادیث را شیعیان از امثال واقفیه گرفته اند، آن است که ایشان در صدد تضعیف جایگاه والای امام عصر^(عج) و جایگاه شیعه است و تلاش ایشان در جهت جا انداختن طرح توهم مبارزه و حیرانی در

شیعیان بوده است. هر چند در ظاهر ادعا می‌کند این‌ها نقطه قوت شیعه است.

۴-۲ برجسته‌سازی شخصیت جعفر کذاب در عرض شخصیت امام

نویسنده در بخشی از کتابش در مهم جلوه دادن شخصیت جعفر کذاب با بزرگ‌نمایی برخی وقایع از سوی او می‌نویسد:

مسئله مهم دیگری که بر مشکلات این دوره شیعیان افزوده و در آینده در تشدید تنش‌هایی که پس از رحلت امام عسکری^(ع) در جامعه شیعه پدیدار شد نقش اساسی داشت، موضوع دعوی امامت برادر ناتنی آن حضرت، جعفر بود که در میان شیعیان بعداً به «جعفر کذاب» موسوم شد. آنان ادعا می‌کردند که جناب سید محمد در زمان نصب به جانشینی، ودایع امامت را از پدر دریافت داشته بود و سپس در بستر وفات، آن را به خدمتکار خود نفیس سپرده بود که به برادرش جعفر برساند. البته کسانی هم بودند که ادعا می‌کردند امام هادی (علیه السلام) خود، جعفر و نه امام عسکری (علیه السلام) را به جانشینی برگزیده است. باید توجه داشت که در مسئله فارس بن حاتم، جعفر برخلاف پدر و برادر از فارس جانبداری می‌کرد و این امر بدون تردید در گرایش طرفداران فارس به او نقش اساسی داشته است (مدرسی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۲، ۱۴۶).

نقد دیدگاه

نقد به نویسنده در اینجا مهم جلوه دادن شخصیت جعفر کذاب با بزرگ‌نمایی برخی وقایع از سوی اوست. نویسنده در مواردی در بیان تاریخ آنچه نوشته است، بیشتر از آن چیزی است که اتفاق افتاده است مثل بزرگ‌نمایی جریان جعفر کذاب که خواننده با تصویرپردازی‌های غیرواقعی فراوانی در این کتاب مواجه می‌شود که اصلاً واقعیت ندارد و آفریده صورت‌سازی‌های نویسنده است. نویسنده موضوع دعوی امامت جعفر برادر ناتنی حضرت امام حسن عسکری^(ع)، را به عنوان یکی از مشکلات جدی شیعیان در آن دوره مطرح می‌کند. این بزرگ‌نمایی ایشان در راستای پایین آوردن شأن و مدیریت دو امام آخری تحلیل می‌شود. اصل این قضیه در مورد دعوای دو تن از دستیاران امام که ایشان ادعا می‌کند همین دعوای بین این دو نفر موجب ایجاد تنش‌ها، دل‌سردی‌ها و ناراحتی‌ها در جامعه شیعه شد. این حرف ایشان قابل پذیرش نیست که دو دستیار امام با اختلاف شخصی خود بتوانند در جامعه شیعی آن روز ایجاد تنش و دل‌سردی و ناراحتی بکنند. ما برخلاف نویسنده که تلاش دارند جامعه بزرگ شیعی را در زمان امامان بی‌ثبات نشان دهند که با هر

موج کوچکی تلاطم بزرگی ایجاد می‌شد، معتقدیم که جامعه بزرگ شیعی طی آن سال‌ها در گذر از گردنه‌های بسیار سخت در دوران‌های گذشته بسیار آبدیده شده بود به خصوص با حضور امام حسن عسکری^(ع) به عنوان چراغ هدایت جامعه عظیم شیعیان این تصویرسازی مصنف با یک یا چند مستند ضعیف ناسازگار است، ضمن آنکه ایجاد تصویر سرگردانی شیعیان که نویسنده تصویرسازی کرده، عجیب است، چراکه با تردید در بقای و کالت یک وکیل از ناحیه حضرت امکان استفسار از حال او هر چند با خفقان آمیز بودن زمانه کاملاً برای شیعیان مهیا بوده است. اینکه نویسنده از راه‌های مختلف سعی در مهم جلوه دادن فارس بن حاتم به عنوان یکی از مخالفان جدی امام حسن عسکری^(ع) می‌نماید و بعد شخصیت جعفر را بسیار پروبال می‌دهد، به حدی که مخالفت او و فارس بن حاتم و امثال او را بسیار فعال و پرسروصدا جلوه می‌دهد، شاید ایشان به نوعی عدم مدیریت امام هادی^(ع) و امام عسکری^(ع) در مهار کردن یکی از نزدیک‌ترین افراد به خودشان را می‌خواهد، برساند. اما به ایشان باید گفت وقتی که خداوند به عمومی پیغمبر^(ص) می‌فرماید: بریده باد هر دو دست ابولهب (و مرگ بر او باد) (مسد: ۱).

یا در خطاب حضرت نوح پیغمبر نسبت به فرزندشان می‌فرماید: «ای نوح! او از اهل تو نیست! او عمل غیر صالحی است [فرد ناشایسته‌ای است]! پس، آنچه را از آن آگاه نیستی، از من مخواه! من به تو اندرز می‌دهم تا از جاهلان نباشی!» (هود: ۴۶).

از آنجا که نزدیک‌ترین فرد به حضرت نوح، فرزند و همسرش نتوانستند در سد آهین آن پیامبر خدا کوچک‌ترین خللی ایجاد کنند به نحو اولی این افراد حقیر از خانواده امام یا دیگران نیز ذره‌ای نتوانسته‌اند در مسیر امامت و امت اسلام کوچک‌ترین خدشه‌ای ایجاد کنند، چراکه باطل زبد یعنی کف روی آب است؛ و فقط چند روزی جولان می‌دهد، اما زاهق است و نابود شدنی. اما این ادعای نویسنده که جعفر امام حق به جای امام حسن عسکری^(ع) نزد برخی شیعیان بوده است، و ادعا می‌کند امام هادی^(ع) جعفر را به امامت برگزیده بود؛ سخنی کاملاً مردود است، چونکه شخصیت ایشان برای همگان کاملاً معلوم بود؛ به خصوص با آنچه نویسنده از حالات جعفر در نوجوانی و جوانی ایشان نقل کرده است و وجود طرفداران ناشایستی همچون فارس بن حاتم نیز مزید بر علت بود؛ بخصوص برای علما و دانشمندان شیعی، تفاوت میان جعفر با امام حسن عسکری^(ع) از زمین تا آسمان بود و انتخاب ایشان به عنوان امام مسلمین و شیعیان از یک انسان معمولی بعید بود تا چه برسد به امام هادی^(ع) که عقل کل عالم بود. از طرفی امام^(ع) مأمور به انتخاب از طرف خداوند بودند و خداوند امامان دوازده گانه را در احادیث مختلفی از پیامبر

و اهل بیت (ع) برای شیعیان مشخص کرده بود. نویسنده در ادامه با دستاویزهای بی‌پایه همچون مختلف نشان دادن معتقدات شیعیان قم با عراق، با تأکید در پررنگ کردن امامت جعفر کذاب این گونه تلاش می‌کند.

بحث و نتیجه‌گیری

بیان شد که نویسنده کتاب مکتب در فرایند تکامل براساس محیط و فضای فکری خاص خود به عنوان مورخی آزاد بدون پیش‌انگاره‌های کلامی و تحت تأثیر مبانی و روش‌های تاریخ‌نگاری مدرن شروع به بازنویسی تاریخ شیعی کرده است که در این تاریخ کم‌تر حضور امور قدسی و شخصیت‌های فرابشری دیده می‌شود؛ و همین عامل تأثیرپذیری، خواسته یا ناخواسته باعث فرو کاستن مهم‌ترین مبانی نظری و اعتقادی شیعه در بحث امامت شده است. همچنین شواهد فراوان در این کتاب، که نشان می‌دهد نویسنده در نوشتن تاریخ شیعه بر مبنای همان نگاه تاریخ‌نگاری غربی در جهت حذف انسان‌های قدسی و فرابشری از تاریخ تلاش کرده است، بدین صورت که با آوردن منابع دست‌چندم و انتخاب گزینشی منابع تاریخی و با حذف پیش‌انگاره‌های ثابت شده در علم کلام در بحث علم فراگیر امام، عصمت امام و حجت بودن امام بر زمین و ... و نادیده گرفتن بسیاری از منابع تاریخی مقابل، سعی در ترسیم چهره معمولی از امام کرده است و به خواننده چنین القا می‌کند که بسیاری از اعتقادات شیعه نسبت به صفات فرابشری امامان در طول تاریخ بر اثر عوامل مختلفی همچون در قدرت قرار گرفتن شیعه یا نقش غلات و ... شکل گرفته است. این نشان از آن دارد که مؤلف پیش‌انگاره‌هایی قبل از نوشتن کتاب برای خود اختیار کرده است که با مبانی و اصول شیعه تفاوت اساسی و بنیادین دارد و قابل نقد است. محقق در این پژوهش به عون و یاری الهی تلاش دارد تا ثابت کند که داشتن اصل پیش‌انگاره صحیح کلامی برای هر مورخ تاریخ اسلام ضروری است و نمی‌تواند در گزارش و تحلیل تاریخ اسلام به عقاید صحیح اسلامی توجه نکند و نشان خواهد داد که مؤلف برخلاف ادعای خود که گفته بود در صدد نوشتن تاریخ فکر شیعه است، نه بررسی درستی یا نادرستی یک اعتقاد و باور شیعی، دچار یک خلط فاحش شده است و در موارد زیادی براساس مستندات تاریخی که برپایه روش خویش برگزیده است، اقدام به درستی یا نادرستی برخی اعتقادات و باورهای شیعی کرده است یا لاقلاً چنین امری را به خواننده اثر خود القا می‌کند.

منابع

- احسائی، ا. (۱۴۰۵ق). *عوالی اللثالی*. قم: انتشارات سید الشهداء.
- ابن شعبه حرانی، ح. (۱۳۶۳ق). *تحف العقول*. قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- ابن فهد حلی، ا. (۱۳۷۴). *الطرائف*. ترجمه داود إلهامی. قم: نوید اسلام.
- حر عاملی، م. (۱۴۰۹ق). *وسائل الشیعة*. قم: انتشارات مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- حسکانی، ع. (۱۹۷۴م). *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل*. تحقیق م.ب. المحمودی. بیروت: انتشارات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- حسن بن علی العسکری علیه السلام (۱۴۰۹ق). *تفسیر امام العسکری (ع)*. قم: مدرسه امام مهدی (ع).
- درایتی، م. (۱۳۷۸). *تصنیف غرر الحکم ودرر الکلم*. قم: انتشارات دفتر تبلیغات.
- رازی شافعی، ف. (۱۴۲۱ق). *مفاتیح الغیب*. بیروت: انتشارات دارالکتب العلمیه.
- سبحانی، ج. (۱۳۷۶). *منشور عقائد امامیه*. قم: مؤسسه امام جعفر صادق (ع).
- سیوطی، ج. (۱۳۶۳). *الدر المنثور*. تهران: امیرکبیر.
- شریف الرضی (۱۳۸۷ق). *نهج البلاغه*. ضبط ص. صالح. بیروت: دارالعلم.
- صدوق، ا. (۱۴۰۴ق). *عیون اخبار الرضا (علیه السلام)*. تحقیق ح. اعلمی. بیروت: انتشارات مؤسسه الاعلمی.
- صدوق، ا. (۱۴۰۳ق). *الخصال*. قم: انتشارات جامعه.
- صدوق، ا. (۱۴۱۴ق). *الاعتقادات*. قم: انتشارات جامعه.
- طباطبائی، م.ح. (۱۳۴۸). *المیزان فی تفسیر القرآن*. ترجمه م.ج. حجّتی کرمانی. قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم.
- طبرسی، ا. (۱۴۰۳ق). *الإحتجاج*. مشهد: مرتضی.
- عقیلی همدانی، ب. (۱۴۰۴ق). *شرح ابن عقیل علی الالفیه*. قم: انتشارات مکتبه آیه الله المرعشی النجفی الکبری.
- غزالی، ا. (۱۴۱۲ق). *احیاء علوم الدین*. مصر: انتشارات دارالحديث.
- فقهی زاده، ع. و امیری، م.م. (۱۳۹۴). *تحلیل انتقادی دیدگاه مدرسی در کتاب «مکتب در فرایند تکامل»* در مورد احادیث. پژوهش های قرآن و حدیث، ۱، ۹۲.
- قمی، ذ. (۱۹۹۶م). *غرائب القرآن و رغائب القرآن*. بیروت: انتشارات دارالکتب العلمیه.
- کلینی، م. (۱۴۲۹ق). *الکافی*. قم: انتشارات دارالحديث.
- مدرسی طباطبائی، س.ح. (۱۳۸۹). *کتاب مکتب در فرایند تکامل با نظری بر تطور مبانی شیعه*. ترجمه ه. ایزدپناه. تهران: کویر.
- موسوی، س.م. (۱۳۹۶). *از غلو تا تقصیر، تأملی در کتاب مکتب در فرایند تکامل*. پژوهش های فلسفی - کلامی، ۱، ۱۸۵.